اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

ديدند در يک­جايي تهذيب مايستحلون آمده، خيال کردند يک نسخه­ای است،

س: درست است

ج: ملتفت نشدند تهذيب يستحلفون هم دارد، يکی جلد هفت است يا جلد هشت است؟ يکی جلد هشت است

س: اغلب فکر کردند نسخه است

ج: نسخه است تصور کردند،

س: هم مرحوم مجلسی اول در روضه، هم مجلسی دوم در ملاذ،

ج: ملتفت نشدند، آن تحريرهايي که ما کرديم که هيچ کدامش ملتفت، که حالا نسخه نسخه ابن فضال بوده، وضع ابن فضال، وضع حسين ابن سعيد، آنها که هيچ کدام اما اين­ها خيال کردند نسخه است التفات نکردند، اين­هايي که شما نقل فرموديد اين­ها از اين مطلب اختلاف نسخ فهميدند که اين قطعاً باطل است نه اين­­که احتمالاً و اينی که ديشب خوانديد اجمالاً از عبارت آن آقا اين بود که می­خواهد ايشان بگويد که در اين متنی که در کتاب تهذيب هست متن يستحلون صحيح است سرش هم اين بوده که متن يستحلفون معارض دارد با کلام کلينی و يستحلون هم چون قاعده الزام است، همين طور که صاحب حدائق خواند، قاعده الزام شهيدثانی ادعای اجماع برايش کرده يعنی از اين جهت پس همان متن يستحلون درست است اصلاً ملتفت نشدند دوباب است، دو حديث است دو مصدر است، خيال کردند اختلاف نسخ است حتی همين صاحب حدائق اشکال می­کند که شيخ نسخ را مثلاً صاحب حدائق نگاه می­کند يستحلفون در فقيه آمده، يستحلون در تهذيب گفته شيخ خراب کردند، ايشان هم عنايت نفرمودند که شيخ يستحلفون هم دارد يستحلون هم دارد،

س: اصلاً جالب اين است که در بعضی اصلاً زدند نسخه بدل

ج: خيلی

س: اين ديگر خيلی

ج: بلی چرا،

س: مشکل ظاهراً اين است که می­خواستم عرض کنم، آقای مرحوم نوری در مستدرک اين روايت را از نوادر احمد ابن محمد ابن عيسی آورده، بعد در آن، در آن چيزی که چاپ شده اين است که و عن محمد ابن مسلم، باب جلد 13 صفحه 68 باب حکم استحلاف کفار و غيرهم ممايعتقدون، در صفحه بعدش حديث 5 که حديث چهارم ايشان از نوادر احمد است، ايشان اين جوری نقل کرده، و عن محمد ابن مسلم قال سئلته عن الاحکام فقال يجوز فی کل دين مايستحلفون خب همه چيز اين­جا درست است مشکل اين­جاست که در پاورقی نوشته فی نسخة يستحلون، يعنی در نسخه از مستدرک يستحلون نقل شده، از نوادر احمد، اين را من عرض می­کنم،

س: مرحوم وافی هم همين، مرحوم فيض هم همين جور می­گويد در بعضی از نسخ، حالا حاجی آقا می­گويد نه اصلاً روايتی که داريم در جايي ديگر است

ج: دوجاست اصلاً،

س: اين­جا اين را نقل کردند

س: ولی اين­ها ادعا کردند در يک­جا

ج: اما آنی که در کتاب مستدرک آمده همين درست است چرا چون عرض کرديم در نسخه مال حسين ابن سعيد است خوب دقت کنيد در نسخه حسين ابن سعيد هست يستحلفون عن صفوان عن علاء عن محمد ابن، اين در اين نسخه همين نسخه حسين ابن سعيد ديگر نسخه شيخ طوسی و من زياد ديدم نه اين­که يک مورد در اين کتاب که به اسم نوادر ايشان اسم می­برد رواياتی را که نقل می­کند ديدم شيخ طوسی بعينها از کتاب حسين ابن سعيد نقل کرده اين درست است همين نسخه درست است يستحلفون درست است،

س: نوادر چاپی الآن در نوادر چاپی بالفعل يستحلفون است،

ج: همين هم درست است چون حسين ابن سعيد يستحلفون اين­ها خيال کردند اختلاف نسخ،

س: اين نه اتفاقاً

46: 3

يستحلفون را نقل کرده

ج: از ابن فضال يستحلون است

س: نه ظاهراً خب تهذيب از فضاله و

ج: از فضاله و صفوان

س: بلی

ج: ابن فضال را عرض کردم اين باز مال حسين ابن سعيد است خب،

س: عرضم اين است در چاپی نوادر، در پاورقی­اش اين دقت را نداشته می­گويد در فقيه و تهذيب و استبصار و مستدرک، يستحلون است.

ج: فقيه که ندارد نه، اصلاً اشتباه کرده ايشان، چون اصلاً يستحلون ندارد فقيه،

س: آن وقت مشکل اصلی­تر اين است که يستحلون که ايشان اين­جا گفته نگفته که در مستدرک اين را

25: 4

نسخه بدل مستدرک

ج: بلی اين­که اصلاً اين­که خيلی،

س: آقای نه، من عرضم چون اين­ها می­خواهم چون آقای سيستانی يک فرمايشی دارد، حالا ايشان تمام بشود بعد فرمايش،

ج: حالا، نه مال صدوق را بخوانيم مال يستحلفون صدوق همين­که روضه المتقين، اصلاً نمی­دانم درست اين­ها را تحليلی کرد، چون من الآن در هنم اين است که ديشب مال صدوق را يعنی همان روز بعد، قبل در بحث

س: متنش همان چيز است ديگر،

ج: صدوق را بياور، نه اشکال ندارد بخوانيد عبارت صدوق را

س: بلی روايت اين است و روی العلاء عن محمد ابن مسلم قال سئلته عن الاحکام فقال يجوز علی کل دين بمايستحلفون، جالب است اين­ها يَستحلفون گفتند

ج: يُستحلفون

س: يُستحلفون گفتند

ج: خب طريق صدوق را به علاء بياوريد،

س: يَستحلفون هم می­شود درست چون پشت سرش به ندارد می­شود يَستحلفون خواند

ج: بعيد است

س: چون به نياورده، بعض جاها خب به را آروده، بمايستحلفون به

ج: بلی اين الآن،

س: طريق صدوق به خود علاء را بياوريد، صدوق تصريح می­کند، بعد جالب و العلاء ايشان مرحوم مجلسی زده که فی الصحيح کالشيخ بسندين صحيحين، زده از محمد ابن مسلم به دوتا سند صحيح می­گويد نقل کرده،

ج: نه اين­که هيچ موثق است صحيح نيست آن­که ابن فضال است که موثق

س: اصلاح مرحوم مجلسی

ج: نه حساب می­کند نه، يکش مثل ايشان سند صحيح است اما يکش موثق است که، يستحلون که موثق است ابن فضال پسر نقل می­کند،

س: در مشيخه جلد چهار فقيه، صفحه چهار صد و شصت و يک و ماکان فيه عن العلاء ابن رزين فقد رويته عن ابی و محمد ابن الحسن رضی الله عنه،

ج: ابن الوليد

س: از سعد ابن عبدالله و الحميری جميعاً عن احمد ابن محمد ابن عيسی عن محمد ابن خالد عن العلاء ابن رزين و قد رويته عن ابي،

س: حسين ابن سعيد نيست ديگر

ج: شايد توش بيايد و قد رويته

س: و قد رويته عن ابی و محمد ابن الحسن رضی الله عنهما عن سعد ابن عبدالله و الحميری جميعاً عن محمد ابن ابی سحبان عن صفوان ابن يحيي عن العلاء و رويته

س: همين دوتاست ديگر

ج: محمد ابن ابی سحبان

س: سحبان و رويته عن ابی رضی الله عنه، عن علی ابن سليمان زراری کوفی عن محمد ابن خالد عن العلاء ابن رزی و رويته عن محمد ابن الحسن عن محمد ابن الحسن صفار عن احمد ابن محمد ابن عيسی عن الحسن ابن علی ابن الفضال و الحسن ابن محبوب عن العلاء

ج: چند نسخه علاء نوشته بلی

س: همه­اش به علاء منتهی می­شود

ج: بلی همه­ هم به علاء و ليکن نسخه حسين ابن سعيد درش نيست شيخ فقط نسخه حسين ابن سعيد را آورده اين نسخ هيچ کدامش حسين ابن سعيد نيست البته حسين ابن سعيد هم از صفوان گرفته آن نسخه صفوان را اين­جا دارد اما اسم حسين درش نيست، حسين ابن سعيد هم از صفوان و فضاله از به اصطلاح از همين علاء

س: غرض ظاهر سخن مثلاً مرحوم مجلسی اين است که واقعاً در همين يک روايت نه جاهايي ديگر،

ج: ندارد يستحلون، معنی ندارد يستحلون باب قسم است چه ربطی به يستحلون دارد اصلاً بابی که مطرح کرده شيخ قسم دادن در باب قضاوت است چه ربطی به يستحلون،

س: خب سؤال را مطلق دارد، عن الاحکام

ج: خب می­دانم جوابش

س: ای القضاء خودشان هم می­گويد

ج: می­دانم چه ربطی به آن دارد خب، چه ربطی به قسم خوردن دارد،

س: غرض نسخه حالا کار نداريم به اين­که آيا

ج: بعيد است

س: با آن اجتهادی که می­آييم می­گوييم

ج: نه خب نسخه نسخه مغلوطی است خب،

س: می­گويد خب قبول می­گويد بيشتر نسخه­ها يستحلفون است، ولی بعض نسخه­ها يستحلون است

ج: در همين­جا بعيد است اين،

س: همين جور است

ج: بلی

س: نه ايشان بقيه هم همه­شان گفتند نسخه

ج: ظاهراً همين را گرفتند بلی احتمالاً ايشان آن روايت ديگری را که بعد می­آيد چون بعد يستحلون است با آن شايد اشتباه گرفته چون آن­جا هم علاء دارد، علاء عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر، همين سؤال و جواب است،

س: بلی،

ج: آخر آن هم متن عوض نشده،

س: نه متن

ج: همين سؤال و جواب است و بعد هم شاهدش هم اين است که دقت نکردند، حالا مثلاً ايشان بگويد که بلی مرحوم صدوق اين را که نقل می­کند چند طريق دارد به کتاب علاء يکش طريق برقی است يکش طريق صفوان است شيخ هم از طريق صفوان نقل می­کند از طريق حسين ابن سعيد، از نسخه حسين ابن سعيد نقل می­کند که، به اصطلاح بما، مثل همان از صفوان نقل می­کند از علاء، همان نسخه علاء است

س: بلی

ج: روشن شد يعنی الآن شما نگاه کرديد چند طريق فقط صدوق يعنی چندتا نسخه از کتاب صدوق در اختيار داشت الآن

س: درست است، چهارتا بعدش

ج: بلی و عرض شد که مرحوم شيخ طوسی در فهرست چهارتا طريق نوشته بود، اين الآن چندتا طريق فقط صدوق داشت به اين کتاب و درست است اين مطلب تأييد می­کند که کتاب علاء دارای نسخ متعدد بوده،

س: آن وقت در هيچ کدام يستحلون نیست

ج: الا نسخه ابن فضال پسر، در آن نسخه يستحلون است اين را توجه نکردند دقت کرديد،

س: لا اقل در نسخه­های که درست مرحوم صدوق بوده نبوده،

ج: نبوده اصلاً عرض کردم صدوق از ابن فضال پسر نقل می­کند، چرا؟ چون توسط

س: فکر کنم طريق حسن بود

ج: پدرش است

س: پدرش است از علی، علی ابن الحسن

ج:

55: 9

نيست عرض کردم از پدر نقل می­کنند از پسر نقل نمی­کنند، چون پسر مرحله­ای است که مشايخ نقل کردند ديگر نيازی به آن فتحی است دقت کرديد، اما خود پدر محور است خود پدر اصل است خود پدر يکی از کسانی است که تأثير گذار است دقت می­کنيد روشن شد

س: بلی بلی

ج: چون تمام بحث ما هم همين بود که در اين، به اصطلاح الآن ببينيد شما يک روايتی را چه جور برخوردهای متعدد کردند و ما چقدر قشنگ اين را توضيح داديم روشن شد،

س: آقای سيستانی هم مثل ايشان بحث را کردند

ج: بفرماييد بخوان عبارت را، شما ديگر نبود عبارت ديگر

س: عبارت ديگر همه­شان هم گفتند نسخه ديگر

ج: نسخه ديگر

س: هم مرحوم فيض گفته نسخه ديگر، هم مجلس پسر گفته نسخه­ای، در ملاذ گفته نسخه ديگر و آقايون ديگر هم آقای صاحب جواهر گفته نسخه ديگر، مرحوم نراقی گفته نسخه ديگر،

س: يک رسمی دارند که يک مطلبی را يک آقايي می­آمد، بلی نه اين نسخه اشتباهش سر همين است در حقيقت نسخه نيست دو مصدر مختلف است توجه نکردند، نسخه­ای ايشان می­خواهد بگويد نسخه صفوان اين است شيخ هم از نسخه صفوان نقل می­کند، آن­هم يستحلفون نقل می­کند،

س: عبارت آقای چيز تند بخوانم اولش را

ج: حالا تند هم نخوان يواش بخوان

س: نه ترتيب بحث را عرض می­کنم، بعدش می­گويد ادله القاعده می­گويد که ادله­ای که

س: قاعده الزام،

س: قاعده الزم

ج: الزام،

س: نه خير، از آقای سيستانی، بلی بلی

س: طوائفی است يا طائفه اولی اين روايت است بعد و البحث فی هذه الرواية من جهات الجهة الاولی فی سند الرواية بعد می­گويند که در اين­جا بايد، و هناک بحث سيال و هو هل ان الطريق الشيخ الی علی ابن حسن ابن فضال صحيح او لا؟ و المشهور بين رجاليين ضعفه، ديگر ايشان می­گويند که ما اين­جا بحث

ج: عرض کرديم سرش هم عرض کرديم چه است؟ چون شيخ توسط ابن عبدون از ابن زبير علی ابن محمد ابن زبير از ابن فضال،

س: ابن زبير آمده وسط

ج: ابن زبير چون توثيق نشده، روشن شد آقا، اشکال سر اين است حالا ايشان می­گويد بحث سيال يعنی اختصاص به اين مورد ندارد بحث کلی، طريق مرحوم شيخ طوسی به ابن فضال پسر علی ابن حسن،

س: بعد حالا

49: 12

جماعة ما قبول کرديم

ج: که چه؟ که طريق خوب است

س: صحة ما يرويه عن ابن حسن

ج: خيلی خوب

س: حالا اين بحثش

ج: خيلی خوب آن وقت اين را عرض کرديم آقايونی که قبول کردند چهار طريق ذکر کردند يکش هم آقای خويي دارد که البته به نظرم از جای ديگر گرفته، آنی هم که چاپ شده عبارت آقای خويي درست نيست، ناقص است بايد تکميل بشود، من ديگر حال اين بحث­ها را ندارم، يک راه هم مرحوم صاحب جامع الروات رفته در آخر جلد متعرض شده، يک راه هم همين مشهور و شهرت و از اين حرف­ها يک راه توثيق خود علی ابن محمد ابن زبير، اين غرض مجموعه چهار راه، در اين راه در باره علی ابن محمد ابن زبير، در راهی، نه علی ابن، درباره­ طريق مرحوم شيخ طوسی به ابن فضال پسر، يعنی بيشتر می­خورد به اين­که مثلاً شائبه، شايد مثلاً شائبه وجاده هم داشتند، چون زمان ايشان سه صد و چهل و هشت وفات اين آقاست ابن زبير و آن هم دويست و هفتاد، هشتاد ديگر بايد ظاهراً شائبه اين شايد پيدا شده که مثلاً طول عمر دارد ليکن اين مشکل ندارد چون دارد کان علواً فی الوقف سند، طريقش طريق عالی است اسناد عالی دارد علو اسناد دارد اين مشکل ندارد، خب بفرما،

س: بعد فرموده که الجهة الثانيه،

ج: بعد ايشان فرمودند وفاقاً ل چه؟

س: الا ان وفاقاً لجماعة قوينا صحة ما يرويه عن فلان بعد می­گويد و ذلک لجهات، اهمها يکی گفتند،

ج: چه خوب بگوييد اهمها را بگوييد

س: عبارت را بخوانيد اصلاً

س: قرار بود که بخوانيم داداش

س: اشکال ندارد

س: اهمها فی ما نری ان للشيخ الی جميع

ج: البته متعارف اهل سنت الآن فيمانُری می­نويسند ضبط که می­کنند نَری نمی­نويسند يعنی تلفظ کتابت هم، اشاره به اين­که خداوند به ما اين جور نشان می­دهد اگر نَری يعنی من رأی من است اگر نُری يعنی ان الله يرينا، خدا به من اين جور نشان داد، اسناد الی الله که داده فعل مجهول يکی از جهاتش اسناد الی الله است، نُری فيمانُری، البته شايد خودش ايشان نَری گفته باشد، من بحث گفت مرحوم مؤلف شايد نَری نوشتند، ليکن متعارف اين است که نُری می­نويسند به عنوان اين­که ارائة من الله، خداوند به ما نشان داده بلی بفرماييد، فيمانُری اهمها فيما

س: بلی، ان للشيخ سنداً الی جميع مروياته عنه عن طريق احمد ابن محمد ابن سعيد ابن عقده، فقط ذکر الشيخ هذه الطريق مکرراً فی اوائل التهذيب

ج: اين طريق جامع الروات است جامع الروات از اين راه وارد شده که شيخ در چهار مورد، دو مورد يا چهار مورد نقل می­کند از ابن فضال پسر توسط ابن عقده و چون تکرار می­کند پس ايشان دو طريق داشته غير از ابن زبير طريق ديگر هم داشته، اين راهی است که مرحوم جامع الروات در آخر جلد دوم در طريق شيخ به ابن فضال چيز،

س: تصحيح می­شود ديگر

ج: البته چهارتاست چهارتا روايت است که غير از حالا آن طريق ابن زبير از طريق ابن عقده چون ابن عقده از ايشان نقل می­کند از ابن فضال پسر، دقت می­کنيد اين هم راهی که ايشان، خيال کردند راه خاص، از اين­که گفتم بخوانيد که،

س: جهاتی است که يکش اين است

س: گفت اهم

ج: اهمش اين است که ايشان،

س: اهمش اين نکته ديگر

ج: خيلی هم اهم نيست خب بفرماييد اين راه­ها بايد با همان عمده­اش شهرت، اگر شهرت درست کرد درست می­کند اين راه­ها نمی­تواند درست کند، حالا چون می­گويم اين بحث خاصی است من نمی­خواهم وارد بشوم بفرماييد، يک راه هم آقای خويي دارند که متأسفانه در تقريرات ايشان خوب نوشته نشده باز هم آن هم مشکل دارد آن راه ايشان هم مشکل دارد بفرماييد،

س: فرمودند و بهذا نکتفی فی البحث عن هذه الجهة چون گفتند وارد اين بحث نمی­شوم

ج: بلی نمی­شوم خب شد نشده،

س: بعد يعنی مشهور بودن کتاب

ج: کتاب ابن فضال مشهور بوده اين مجرد طريق است مشايخ است، مضافاً به اين­که ابن زبير کاملاً واضح است جزو مشايخ است عرض کردم اين­که مشايخ توثيق نمی­خواهند اين از مثلاً فرض کنيد علامه رحمه الله که مبدع اين فن ايشان است ديگر، شروع کرد تصحيح احاديث و سند و فلان چند تقسيم بندی کرد ايشان اين بحث را ندارد بعد از علامه تقريباً به دويست سال مرحوم شهيدثانی دويست، صد و پنجاه مثلاً صد و پنجاه شهيدثانی از علمای ما اولين کسی است که مشايخ غنی از توثيق هستند، اين عبارت شهيد است،

س: اجل از توثيق اند

ج: ها! مشايخ مستغنون عن التوثيق، که آقای خويي هم قبول نکرد اين مبنای شهيدثانی بعد از ايشان جا افتاد در اصحاب که مشايخ توثيق نمی­خواهند، اين راه ديگری است حالا ايشان اشاره کرد، عرض کردم چهار راه يکش آقای جامع الروات بود بلی آقا؟

س: قبول نکردند اين را

ج: چرا غالباً قبول کردند مشايخ را قبول کردند انصافش هم مشايخ توثيق­شان بلی يک اشکال ديگری مطرح است، و آن­که شناخت اين­که اين آقا جزو مشايخ است از چه راه، متعارف صدوق از هر کسی نقل می­کند، می­گويند جزو مشايخ است اين درست نيست بلی، صغری درست نيست اما اگر ثابت بشود طرف مشايخ است و بزرگان حديث است و از او اخذ می­شده، نه آن قابل

س: شيخ الاجازه

ج: شيخ الاجازه، نه اين­که مجرد اين­که صدوق از يک نفر نقل بکند اين انصافاً اثبات شيخوخت به مجرد نقل صدوق ثابت نمی­شود، يعنی ثابت می­شود شيخه خيلی عادی، ظاهراً شيخ صدوق نظرش فقط اتصال سند بوده و الا افراد مجهولی اند که اصلاً کلاً نمی­شناسيم بفرماييد آقا؟

س: بعدش می­گويد جهت ثانی در متن، فی متن الرواية ان فی متن الرواية اضطراباً من ناحيتين اين مشکلش اين است علی اهل کل ذی دين مايستحلون، اين اهل و ذی باهم يک خرده ناسازگاری دارد، که بحث را قوی می­کند يک صفحه و نيم، بعد می­گويد الناحية الثانيه ان هذه الرواية او شبهها نقلت بطرق متعدد بلفظ آخر، که همين جور بحثش را

س: بلی اين همان می­خواهد نسخه را بگويد

س: منها عن علاء ابن رزين عن محمد ابن مسلم سئلت عن الاحکام فقال کذا، هکذا فی الفقيه و فی الوسائل نقلاً عن الفقيه تجوز علی کل دين بما يستحلفون

ج: علی کل دين نه، کل اهل دين بايد باشد

س: نه بعض نسخه­ها حاجی­ آقا مختلف است من نسخه­های متعدد را ديدم گاهی می­گويند اهل دين، گاهی می­گويد کل دين،

س: اين همان اشکال اول ايشان است

ج: اهل ذی دين، يا کل ذی دين

س: اتفاقاً اشکال نقض روايت کرده که مضطرب است

ج: بلی، اضطراب درست نمی­کند اين اضطراب ايجاد نمی­کند بلی بفرماييد

س: بعد می­گويد که در وسائل نقلش از فقيه به جای تجوز علی کل دين بمايستحلفون است، بعد می­گويند که و فی التهذيب کذا، و فی المستدرک نقلاً عن نوادر احمد ابن محمد عن محمد ابن مسلم قال سئلته عن الاحکام فقال

ج: نوادر از محمد يا از علاء نقل کرده، به نظرم از علاء نقل،

س: نه محمد ابن مسلم بود،

ج: به نظرم خواندی از علاء

س: همه­شان از علاء بود،

ج: نوادر هم به نظرم از علاء

س: نوادر، مستدرک از نوادر مستقيم که نقل نمی­کند با واسطه،

س: عن، نوادر عن محمد ابن مسلم قال سئلته عن

ج: از علاء هم مستقيم نقل نمی­کند، عرض کردم اين نوادری که ايشان

س: محمد ابن مسلم است

ج: ای! اين نوادری که ايشان می­گويد در اختيار صاحب وسائل بوده اصلش همين نسخه­ای که آقای ابطحی چاپ کردند، عبارت صاحب وسائل را هم دارد، تملک از، اين نسخه الآن در نجف در کتابخانه مرحوم آقای حکيم است ايشان چاپش کرد ديگر، کتاب نوادر اين نسخه­ای است که خيال کردند نوادر احمد است، اين در قرن دهم و يازدهم به اصطلاح در به اصطلاح همين اصفهان و ايران مطرح می­شود به عنوان اين­که نوادر احمد، مرحوم شيخ مجلسی رمز می­زند براي چه ين، ين می­گويد محتمل است حسين ابن سعيد باشد و نوادر يکی از اين دوتا، ليکن مرحوم صاحب وسائل ازش نقل می­کند به عنوان نوادر خود ايشان به عنوان نوادر، و آن نسخه­ای که الآن خط ايشان هست، استنساخ ايشان هست الآن موجود است آن نسخه ايشان در حاشيه­اش نوشته که يک نسخه­ای بوده تاريخ استنساخش هزار و هفتاد، ايشان هزار و هفتاد و هشت يا هزار و هشتاد، هزار و هشتاد و هفت، غرض يک هفت، هشت سال بعد ايشان همان نسخه را نوشته شيخ حرّ محمد ابن الحسن و کتبه الحرّ محمد ابن حسن الحرّ، علی ای حال ايشان اين نسخه را نسبت می­دهد و هنوز هم برای ما روشن نيست که چرا کامل از اين کتاب نقل نمی­کند يعنی آنچه که در اين نسخه خود ايشان هست تماماً به وسائل منتقل نشده، آن وقت گاه گاهی مرحوم بحار نقل می­کند دقت می­کنيد ليکن نه با رمز نوادر با رمز ين، رمزی که برايش گذاشته يعنی محتمل برای حسين ابن سعيد و يا نوادر احمد،

س:

52: 21

معتبر دسش نرسيده

ج: اصلاً وجاده بوده، وجاده خيلی بدجور يعنی هزار و هفتاد مثلاً، هزار و هشتاد، يک نسخه­ای که تاريخ کتابش هزار و هفتاد، هفت سال بعد هم ايشان استنساخ، اهل فن می­دانند اين اصلاً قابل اعتماد نيست به هيچ وجهی، و عرض کرديم مفصلاً توضيح داديم وقتی کتاب فقه الرضا را از مکه آوردند که مرحوم شيخ حرّ هم به اين کتاب اعتماد نکردند، مجلسی پدر و پسر اعتماد کردند، قسمت اول کتاب، همين احکام همين که الآن يک دفعه بعد می­گويد حدثنا کتاب فلان کتاب الصوم آن نوادر، در وسط اين کتاب فقه الرضا هم هست،

س: وسط نسخه­اش بوده

ج: يعنی نصف نسخه الآن فقه الرضاست نصفش اين نوادر است مرحوم مجلسی هم به عنوان کتاب الضا، يعنی فقه الرضا استخراج کرده، شيخ حر هم که قبول نکرده اين را يعنی فقه الرضا را قبول نکرده ليکن عملاً همانی که در کتاب فقه الرضا بوده ايشان نقل کرده ايشان البته اين نوادر خيلی آثار خوبی دارد، نکات خوبی دارد نسخه­هايي، اين نسخه­ای که الآن از نوادر چاپ شده يعنی نسخه­ای که الآن از شيخ حر داريم با آن نسخه­ای از که فقه الرضا چاپ شده، هردو دارای ارزش­های علمی خاص خودش هستند که من حال صحبت کردن ندارم، عرض کردم نسخه کامل فقه الرضا با مقنعه شيخ مفيد يکجا چاپ شده، اين نسخه­ای که آقايون آل­البيت چاپ کردند ناقص است اين فقط بخش اولش است چاپ کردند بقيه­اش را چاپ نکردند و اين اگر بقيه­اش چاپ بشود و عرض کرديم تقريباً اولين کسی که

س: می­گفتند قال الحکماء و اين جور چيزها

ج: آخرهايش دارد بلی آنها اصلاً کلاً حذف کردند تقريباً اين موجود نصفش را حذف کرده، بلی اين موجودی که به اسم فقه الرضا چاپ شده،

س: اشتباه است ديگر

ج: بلی اين درست نبود، انصافاً همان نسخه خط که الآن سنگی چاپ شده و موجود است البته مرحوم حاجی نوری هم متوجه شده، حاجی نوری هم در مستدرک چون حاجی نوری در باره فقه الرضا خيلی مفصل بحث کرده، خيلی مفصل نمی­دانم

س: قرائن بر اين­که اين فقه الرضا از حضرت امام رضا نيست همين جور عبارت­هاست که وسط هست ديگر، اين­ها را اگر حذفش کنند

ج: که نيست يعنی معلوم است که نيست آن­که واضح است آن­که خيلی واضح است اصلاً قرينه­ای بر اين­که امام رضا، حالا آن بحث فقه الرضا چرا چرا؟ حاجی نوری اين قدر مفصل بحث کرده چون بعد از ظهور کتاب فقه الرضا يواش يواش به کتب اصولی را رسيد در قوانين، فصول، اصلاً اين­ها يک فصل راجع به فقه الرضا دارند حاجی نوری هم اين­ها را آورده و قال صاحب القوانين و قال فلان يعنی رفت چون اين خيلی ارزش داشت ديگر اين کتاب ارزش بسيار زيادش همين بود که مرحوم صاحب حدائق دارد می­گويد ما عده­ای از فتاوا بين اصحاب داشتيم که هيچ دليل نداشت الآن در اين کتاب پيدا کرديم خب اين خيلی نکته مهمی بود که در اين کتاب پيدا شده و اين تأييد اين نسخه را بکند، تأييد کتاب را علی ای حال اين قسمت دوم فقه الرضا که به اسم نوادر است مرحوم شيخ حرّ قدس الله نفسه در اختيارش بوده حاجی نوری هم همان نسخه هم در اختيارش بوده، يک نسخه استنساخ کردند، استنساخ نسخه عرض کردم بعد از هزار و هفتاد يا هشتاد است حالا من ترديدم دارم هست چاپ شده، خط شيخ حر موجود است دقت کرديد، در آنجا ايشان از و من عرض کردم خدمت­تان عده­ای از موارد را من شخصاً مقابله دقيق کردم، در تهذيب جاهايي است که ابتداء به اسم حسين ابن سعيد کرده، خيلی با آن مطابق است مو نمی­زند اين هم چيز عجيبی است يک احتمالی هم داديم از همان قديم که اين کتابی، قطعه­ای از کتاب مدينه العلم صدوق باشد و تشخيص داده نشده حالا به اسم نوادر و به اسم حسين ابن سعيد و اين­ها اين در حقيقت از آن باشد، از کتاب حالا مرحوم صدوق آمده حالا توضيحاتش ديگر جای خودش، غرض اين نکته اين است اين را که از حاجی نوری نقل می­کنند با اين­ حاجی نوری نسخه صاحب وسائل را داشته، چون صاحب وسائل نقل نکرده دقت فرموديد، صاحب وسائل نقل نکرده لذا آمدند از نسخه حاجی نوری، حاجی نوری نسخه خاصی ندارد همان نسخه وسائل است، وسائل هم نسخه خاص خودش نيست همان نسخه­ای که در اختيار مجلسی هم بوده، مجلسی ين می­نويسد و مجلسی باز بعض­جاهايش به عنوان ضا ضا يعنی فقه الرضا به عنوان دوبار استخراج می­کند هم به عنوان ضا هم به عنوان ين، در صورتی که معلوم شد که آن ين­اش روشن نيست کلاً احتمال اين­که از آثار حسين ابن سعيد، چون نسخه حسين ابن سعيد يادتان باشد ديشب پريشب خوانديم يک نسخه خيلی شاذ داشته حسين ابن سعيد، احتمالاً آن باشد يک نسخه خيلی شاذ داشته حسين ابن سعيد احتمالاً آن باشد چون بعينه يعنی الفاظ را دقيقاً من مطابقه کردم با تهذيب که از حسين ابن سعيد ابتداء می­کند مطابق است دقيق مطابق است نه اين مثل مايستحلون، اصلاً دقيقاً مطابق است، دقت فرموديد حالا توضيحاتش البته در اين نسخه­ای هم که آقای ابطحی چاپ فرموده، بلی آقا

س: بلی

ج: بلی بفرماييد آقا

س: بعد حالا تا اين­جا يک مشکلی که هست اين است که

ج: البته مرحوم احمد اشعری نه از محمد ابن مسلم نقل می­کند و نه از علاء از شاگرد ايشان از هردو نقل نمی­کند بفرماييد،

س: اين چيزی که حالا چاپ تقرير اشتباه پيش آمده اين است که ايشان فرمودند که در فقيه يستحلون است هکذا فی الفقه و فی الوسائل نقلاً عن الفقيه يستحلفون است، بعد گفت فقيه چاپی يستحلفون است

ج: قطعاً فقيه يستحلفون است

س: بابش هم

ج: واضح است استحلاف

س: نسخه بدل اختلافی فقيه اين يستحلفون به است يک به در بعض نسخ اضافه کرده، يستحلون اين­جا احتمالاً در تقرير اشتباه شده چون اصلاً

ج: حالا چون مطلب چيز است احتمالاً چاپ­­خانه اشتباه کرده حالا به مقرر هم نسبت ندهيم چاپ­خانه اشتباه کرده بفرماييد آقا

س: اين تحقيقی هم که انجام شده خيلی وضعش خراب است يعنی

ج: خيلی خوب حالا بفرماييد

س: به مقرر هم می­شود برداشت

ج: بلی بفرماييد چاپ­خانه است بلی

س: به

0: 28

نسبت بدهيم

س: بعد ايشان

ج: مطرح است نسبت به

س: مستدرک نقلاً عن نوادر احمد، روايتش را اين جوری نقل کردند در فقيه،

ج: احتياج نداشتيم نوادر چاپ شده، البته اين سابق بوده که نوادر چاپ نشده نجف بوده،

س: الآن اين است که ايشان می­خواهد مشکلش اين است که صاحب مستدرک اين نسخه بدل را آورده در نوادر،

ج: بلی، ما می­گويم نوادر چاپ شده اصلاً اين زمانی که ايشان فرمودند نوادر چاپ نبود مراجعه می­کردند به مستدرک، دقت می­فرماييد چه می­خواهم بگويم،

س: معمولاً

ج: اما بعد آقای ابطحی، همان نسخه شيخ حر را چاپ کردند اين من اين نسخه شيخ حر را در نجف ديده بودم، پنجاه سالی قبول، دست آقای جلالی حاج سيدمحمد حسين ايشان از مکتب آقای حکيم استنساخ کرده بود تصوير برداشته بود، همين نسخه تصوير برداشته از کتابخانه آقای حکيم همين نسخه چاپ شده، اين در اولش شيخ حر يک مقدمه­ای در حاشيه­اش نوشته که اين نسخه را من در سال فلان ديدم بعدی، و شواهد هم نشان می­دهد نقل­هايي هم که از احمد شده با اين کتاب می­خورد ايشان از اين راه وارد شده نقل­هايي که از احمد شده با اين کتاب می­خورد پس اين مال احمد است علی ای حال آن وقت اين هنوز چاپ نشده بود لذا می­آمدند از مستدرک نقل می­کردند اما الآن چاپ شده موجوده در قم موجود است موفور هم هست،

س: بلی فانه جعل مايستحلون نسخة، کماجعل فی التهذيب فی کتاب الايمان،

ج: ايشان ملتفت شده کتاب عوض شد باز خوب شد اقلاً

س: و يستحلف

ج: دو کتاب است در تهذيب فقيه يک کتاب است،

س: آن کتاب هم عيناً همان حديث با همان سند،

ج: نه نه، ابن فضال است پسر است و سندی ابن محمد است، ديشب اين قدر من شرح حال گفتم،

س: همان است در تهذيب از سندی ابن محمد نقل می­کند

ج: بلی و از ابن فضال پسر، بعد از حسين ابن سعيد نقل می­کند از صفوان خب قطعآً دوتاست اصلاً،

س: چون مرحوم شيخ در استبصار هم از سندی آورده

ج: ليکن از ابن فضال پسر

س: نه،

ج: نمی­شود خب،

س: عنه

ج: همان ديگر، حرف من ابن فضال پسر،

س: و عليه فمن الممکن ان يقال بان هذه الرواية يرويها علاء عن محمد ابن مسلم ايضاً الا ان هذه الرواية کما فی التهذيب عن احدهما بدلاً عن ابی جعفر و السؤال نفس السؤال و الجواب فی غاية التشابه مع الجواب فی تلک الرواية و لا سيما علی نقل الفقيه يجوز فی کل دين مايستحلفون و من الواضح بين يستحلون و يستحلفون تشابه فی الکتابه و يحتمل ان يکون احدهما تصحيفاً من الآخر و عليه

32: 30

الاطمينان بصحة رواية محمد ابن مسلم التی فيها يستحلون بد يستحلفون، لان نسخة يستحلون مدرکها رواية الشيخ عن کتاب علی ابن الحسن ابن فضال

ج: اين­جا خوب نوشته،

س: و نسخة يستحلفون مدرکها متعدد فان الصدوق رواها قطعاً بعلاء و للصدوق طرق اربعه الی مايروي عنه،

ج: اين درست است مقايسه

س: حين ما ينقول هذه النسخه، ينقلها بسندين عن العلاء يکی حسين ابن سعيد و عن طريق فضاله يکی عن صفوان ابن يحيي بعد ايشان می­گويند که کمايظهر من التهذيب مضافاً الی نقل النوادر، فظهر بان نسخة مايستحلفون لها مدرکان

ج: اين مضافاً الی نقل النوادر عرض می­کنم چون اين را من ديدم ديگر ايشان هم نديدند آن کم، عجيب است نوادر وقتی نقل می­کند عباراتش با آن جايي که شيخ ابتدا به اسم حسين ابن سعيد کرده خيلی مشابه است احتمالاً اين­جا هم همين طور بوده در اين نسخه نوادر سقط دارد، اين­جا هم حسين ابن سعيد بوده اصلاً اين مال حسين ابن سعيد باشد بفرماييد اين يک چيز اضافه­ای است که بنده مراجعه کردم، بفرماييد

س: بعد فرمودند که فظهر ان

ج: ايشان بهترين راهش همين بود که بگويد اين از کتاب حسين ابن سعيد است آن از کتاب ابن فضال، آن وقت يک شرحی راجع به اين بايد می­دادند و آن شرحش حالا بگوييد تا من بعد شرحش را عرض بکنم.

س: فرمودند که بظهر بان نسخة مايستحلفون لها مدرکان مع تعدد الاسانيد و نسخة يستحلون مدرکها ليس الا کتاب علی ابن حسن ابن فضال و من المستبعد جداً ان يک روايتين و نسخة يستحلفون من اجل تکثر الطروق اولی بالثبوت من نسخة يستحلون و لا اقل من عدم الوثوق

ج: نه از اجل تکثر طروق نه، از اجل شهرت اين نسخه، نمی­خواهد تکثر طروق، شهرت

س: در هر صورت حالا

ج: شهرت اين يعنی نسخه صفوان و نسخه فضاله اين قدر مشهور نيست نسخه صفوان فوق العاده نسخه مشهوری است و طروق به صفوان آن نسخه از طريق مثلاً شما الآن خوانديد هشتصدتا حديث اگر به اصطلاح از علاء بود، حدود دويست و پنجاه­تا، دويست و چهل­تايش از طريق صفوان بود، فوق العاده اين نسخه، از سندی ابن محمد شش­تا بود کلاً در کتب، نسخه سندی ابن محمد ابن نسخه­ شاذی است مضافاً که طريق فتحيه است اين نکات را هم بعد ما اضافه کرديم و الا، و آن اين است که اصولاً اصحاب ما اصحاب قمی ما که روی مشايخ حساب می­کردند خيلی روی روايات ابن فضال پسر مانور ندادند، بيشتر مانور روی روايت ابن فضال پسر توسط شيخ طوسی در بغداد است قمی­ها روی اين حساب نکردند اين يک نکته­ای است که شايد نديدم تا حالا اصلاً رجالی متنبه شده باشد حاجی آقای سيستانی که جای خودشان، بفرماييد.

س: فرمودند که فلايمکن التمسک بالرواية

ج: خب جواب دادند

س: خير

س: اين هردو را کنار گذاشتند شما يکی را ترجيح داديد

ج: يستحلفون ديگر، يستحلفون است فقيه

س: بلی

ج: نه لايمکن التمسک بالرواية در قاعده الزام مرادش يعنی يستحلون

س: بلی بلی دقيقاً

ج: در قاعده الزام نمی­شود به روايت تمسک کرد علی ای حال اين هم راجع به ايشان آن وقت مطلب معلوم شد اين چيزهايي که از وافی و اين­ها آوردند و مرحوم به اصطلاح همين­که شما نقل فرموديد، مجلسی اول يا دوم؟ معلوم شد که يک خلطی در قضايا شده همين روايت ماحجب الله علمه عن العباد را همين آقای بروجردی در اين به اصطلاح جامع الاحاديث اين علمه را بين پرانتز روش نوشته خ ل يعنی نسخه بدل، در صورتی که نسخه بدل نيست علمه،

س: روايت صدوق است

ج: روايت صدوق است يعنی کلينی نقل کرده ما حجب الله عن العباد، صدوق نقل کرده ما حجب الله علمه عن العباد، دوتا نسخه است توحيد صدوق علمه دارد توحيد مرحوم کلينی علمه ندارد، نسخه بدل به اين نمی­گويند نمی­گويند خ ل نسخه بدل ايشان هم اصلاً توجه نکردند که، پس معلوم شد

س: متن در واقع اصطلاح ما گفته

ج: اين معلوم شد که از اين روايت دو متن به ما رسيده يک متنش هم معارض دارد آن متن يستحلفون، اين اشکالی که می­شود الآن کرد که مرحوم شيخ از نسخه حسين ابن سعيد نقل کرده که عرض کردم کتاب حسين ابن سعيد مصنف است جزو اصول نيست و عرض کرديم اينی که مشهور شده که مصنفات آن کتبی است که روايات ضعيف دارد اين درست نيست نه، مصنفات اعم است رواياتی است که قابل احتجاج هست، ليکن بعضهم احتج بها بعضهم لم يحتج، الآن مثلاً مرحوم شيخ کلينی به اين روايت احتجاج نکرده با اين که در کتاب حسين ابن سعيد بوده، مرحوم شيخ صدوق بهش اعتماد کرده ليکن از طريق حسين ابن سعيد از طروق ديگر،

س: جالب است شيخ خودش هم در استبصار در ميراث يستحلون آورده، در بحث حلف يستحلفون را آورده

ج: خب گفتيم ما هم گفتيم مهمش اين است

س: استبصار عرض می­کنم

ج: فرق نمی­کند استبصار هم خلاصه يعنی ايشان فرق نمی­کند همين کار را کرده، و در هر دو صورت آن جايي که يستحلون از کتاب ابن فضال پسر است، آن جايي که يستحلفون از کتاب به اصطلاح مرحوم حسين ابن سعيد است، آن وقت مرحوم شيخ طوسی،

س: خودش هم اشاره به اختلاف متن نکرده اينش عجيب است

ج: اين را ما پری شب هم گفتيم، که شيخ در صفحه آورده، در دو جلد آورده

س: ننوشته

ج: بلی، بعضی­ هايش را عرض کرديم مثلاً همان روايت طولانی که خوانديم مال يزيد کناسی عرض کرديم خود شيخ آن متن طولانی را هم آورده متن کلينی هم که موجزتر است آورده خودش هم توضيح نداده، ليکن الآن در زمانی ما که الآن داريم مجامع حديثی نوشته می­شود يک مقداری اين جهت آمده مثلاً اين­جا را باز در مجامع حديثی نياورند يعنی در مجامع حديثی نياوردند که آقا اين روايت باز خواهد آمد با متن يستحلون يا اين روايت گذشت با متن يستحلفون اين را نياوردند،

س: در اين بحث نسخه بدلش هم از زمان مرحوم مجلسی به اين ور من پيدا کردم قبلش هيچ کس حرفی از،

ج: باز مقابله نشده،

س: نشده

ج: مقابله هم که کردند چرا؟ اين نکته­­اش اين است که اين­ها بيشتر روايت را بردند رو راوی اخير می­گفتند روايت محمد ابن مسلم، ديگر به بقيه سند و مصدر و آن ظرافت­هایي دقت کرديد،

س: بلی بلی

ج: آمدند گفتند روايت زراره بعد می­گويد روايت زراره بمتن آخر، بسند آخر، بمتن آخر، و في رواية اخری للزراره اين طوری اصلاً مقايسه­ای اين­که اصلاً اين چه بوده؟ اين نشده آن بحث متنی که ما داريم اين همه سال زحمت کشيديم همين بود که اين رواية اخری نيست، بمتن آخر نيست، بنسخة نيست، اين­ها مال شواهد تاريخی دارد، بلی آقا؟

س: انصافاً هم روايت ديگری نيست

ج: حالا بر فرض هم اگر دو روايت بگيريم بايد معنی هم بکنيم فرض کنيم دوتا روايت باشد واقعاً فرض کنيم محمد ابن مسلم يا علاء در کتاب خودش البته کتاب علاء عرض کردم شواهد حاکی است الآن آن مقداری هم که رسيده به ما همين طور است کتاب بود به همان معنای قديم و احتمالاً جزو اصول حساب می­شده حالا من نمی­دانم مرحوم شيخ جزو اصول حسابش کرده يا نه؟ انصافاً کتاب خيلی مايه داری است خيلی ريشه دار است اين کتاب ليکن نسخ مختلف دارد که شيخ هم اشاره کرد و اين روايت يستحلفون از يک متن مشهور کتاب علاء است که نسخه صفوان است شيخ صدوق هم از نسخه صفوان نقل می­کند و در يک نسخه غير مشهور که نسخه سندی ابن محمد بجلی بزاز باشد در آن­جا يستحلون آمده، نسخه شاذ است، اضافه به خود نسخه آن­که به اصطلاح يستحلفون توسط عده­ای از مشايخ قم در نسخ مشهور کتاب علاء نقل شده و شيخ طوسی هم از کتاب حسين ابن سعيد نقل کرده اما آن يکی ديگر را فقط شيخ منفرداً از کتاب ابن فضال پسر نقل کرده و توضيحاتش را هم عرض کرديم کتاب ابن فضال پسر در قم خيلی جا نيفتاد، سرش اين بود که هم رتبه ايشان مشايخ ديگری از قم رفته بودند از کوفه آثار را آوردند، به آن­ها مراجعه کردند ديگر مراجعه نکردند به آثاری که ابن فضال نقل کرده، به آن آثار مراجعه چون آن­ها از شيعه بود از اماميه بود ايشان به هر حال از فتحيه بود، نمی­خواستند بهش مراجعه کنند، بلی شيخ طوسی چون قائل به حجيت خبر شد ايشان ورداشت آنها را آورد يعنی اگر شيخ طوسی نياورده بود الآن ما نمی­دانستيم نسخه يستحلون هست يا نه اصلاً؟ اگر شيخ طوسی از ابن فضال پسر نقل نمی­کرد عرض کرديم يک بحثی هم آقايون دارند که مثلاً اين حديث موثق را مثل علامه و صاحب مدارک و اينها قبول نمی­کنند رو اين جهت، نه رو اين جهت نيست، رو اين جهت اين است که هرکدام نکته خاصی دارد، مثلاً آثار ابن فضال پسر مشکل دارد چون در رتبه ايشان مشايخ قم هستند آثار آنها را نقل کردند و آثار ايشان آن شهرت را پيدا نکرد در قم، شيخ هم که نقل کرد به خاطر حجيت خبر بود يک نکته خاصی در بين نبود، يعنی الآن ما کاملاً اين برهه تاريخ که اواخر قرن سوم باشد تا قرن پنجم که مرحوم شيخ است، کاری که شده رو حديث و کاری که نقل کردند کاملاً برای ما واضح است جای ابهام ندارد اصل نسخه از قرن دوم است کتاب علاء و اين نسخه با شواهد موجود آن يستحلفون درست است اين راجع به اين يک مطلب ديگر هم خوب جهت فقهی مطلب می­ماند حالا غير از آن جهت، و آن اين­که کلمه اهل دين، ذی دين اين را بايد يک کمی توجه کرد، ظاهراً مرحوم شيخ در يستحلون دين را شامل مذاهب اسلامی هم گرفته، يعنی سنی­ها در فقه­شان ليکن ظاهراً دين مراد در مقابل دين اسلام است، يعني يهوديت و مسيحيت اصلاً اين يک اشتباه ديگر شيخ اين جاست

س: در اصطلاح روايي

ج: اين­جا اين است مراد، ببينيد آن متن يستحلفون که مراد يهود است چون مسلم سنی­ها هم به قرآن قسم می­خورد، به الله اين­که جای بحث ندارد استحلاف اهل سنت که با همين شيعه يکی است فرق نمی­کند، يا به قرآن است يا به کعبه است يا به الله بالاخره مثل هم هستند ديگر حالا هرچه هست مثل هم است ديگر به صحيح بخاری که کسی از آن­ها قسم نمی­خورد رسم نيست که به صحيح بخاری قسم بخورد، که يستحلفون مثلاً به صحيح بخاری آن­که معنی ندارد و همين طور که مرحوم شيخ کلينی آورده عنوان باب باب استحلاف اهل الکتاب،

س: ساير اديان

ج: بلی، آن­جا دين به معنای دين است،

س: از جهت عتاق و استحلاف طلاق و عتاق و اين­ها باشد چه؟

ج: آن ربطی ندارد آن قطعاً قبول می­شود آن باطل است پيش اصحاب ما باطل است

س: آن­جا فتوی به الزام شده

ج: حتی از باب الزام آن باطل است اصلاً، علی ای حال آن دقت کردين، اين اهل دين در يستحلفون که واضح است، که مراد اديان ديگری است آن وقت چون همين اصطلاح هم در يستحلون آمده قاعده بايد مراد همين باشد نمی­گوييم دين يعنی مثلاً تسنن سنی­ها، اين­که خيلی خلاف ظاهر است،

س: تعبير اهل کل ذی دين، خب اهل دين، اهل کل ذی دين،

ج: دين دين اسلام يعنی دين مسيحيت

س: کل ذی دين،

ج: همين ديگر

س: اهل و ذی دين

ج: نه، حالا آن بحث ديگری است که آيا اين کلمه ذی دين يعنی کسی، اهل متدين به اصطلاح، حالا اهل دين اهل ذی دين حالا آن يک، اين طيش اضطرابی است که به متن مخل نيست متنی که ما الآن نظر داريم، کلمه دين است،

س: ليظهره علی الدين کله

ج: دين دين کله،

س: يعنی سائر اديان

ج: نه اصلاً يستحلفون اصلاً کاملاً واضح است که مراد اديان است و لذا هم مرحوم کلينی عنوان باب قرار داد و اين هم معارض گرفتند شيخ طوسی هم روايت کلينی را آورد معارض گرفت کاملاً،

س: ان الدين عند الله الاسلام، اين نمی­شود ازش، اصطلاح قرآنی با روايي شايد فرق کند در اصطلاح قرآنی که واضح است

ج: در اين­جا که واضح است يستحلفون

س: تمامی اهل اسلام را هم دين گفته

ج: بلی اين­جا که واضح است نه اين­جا که واضح است

س: ان الدين عند الله الاسلام

ج: بلی يعنی حقيقت تسليم امر الهی شدن، ببينيد آقا دقت بکنيد اين­جا که در يستحلفون که واضح است که مراد دين است مذهب که مراد نيست که، آنی که سند روشن دارد و مرحوم صدوق نقل کرده که يستحلفون است آن­که واضح است که چون به اصطلاح سنی­ها به صحيح بخاری و مسلم کسی قسم نمی­خورد

س: روايت هم

35: 43

ج: بلی اشکال هم نيست

س: آن روايت هم بود تورات تحريف نشده­ای،

ج: تورات التی انزلت علی موسی

س: موسی روايت بود

ج: بلی روايت سکونی بود، دقت کرديد بعد هم مرحوم شيخ در همان بحث وقتی روايت يستحلفون را قبول می­کند روايت کلينی را آورده به عنوان معارض خود کلينی هم باب استحلاف اهل کتاب دارد اصلاً واضح است کاملاً بحث واضح است که مراد استحلاف است و استحلاف يهود و نصاری به کتاب­های خودشان اما متن يستحلون که مرحوم شيخ طوسی منفرداً آورده اين­ها توجه نکردند اصلاً شيخ صدوق ندارد نسخه بدل ندارد اين متنی را که مرحوم شيخ طوسی منفرداً آورده، در اين متن هم کلمه دين آمده ظاهراً در اين­جا هم مراد اين بايد باشد طعنی مثلاً ما بر اهل يهود و نصاری و مجوس و البته مراد از دين در اين­جا اديان باطله نيست مثلاً سه صدتا دين می­گويند در هند وجود دارد مراد اديان باطله نيست مراد اديان الهی است که مجوس و يهوديت و به اصطلاح مسيحيت باشد کل دين که مراد نيست اين­که اصلاً متعارف نيست چنين چيزی و اما اين سه دين اين سه دينی که در مقابل اسلام هست، اين­ها يک چيزهايي را حلال کردند اگر بگوييم مراد اين است اينها هر چيزی را حلال کردند يجوز عليهم می­توانند انجام بدهند خب اين خلاف باز اجماع قطعی مسلمان، چون آن­ها بايد اهل ذمه اند طبق قرارداد عمل کنند نه هرچه حلال کردند، طبق قرار داد است مثلاً در زمان پيغمبر بعدها هم اهل ذمه زن­ها سرهايشان بيرون بود، يعنی چيز نداشتند يعنی موهايشان بيرون بود، اما الآن اهل ذمه در ايران دارند رو موهايشان را هم می­پوشانند اين طبق قرار داد است يا مثلاً خمر مثلاً خمر درست می­کند، خب خمر می­خرد، خب خمر را می­توانند ليکن با شرائط خاص خودش نه مطلقاً، اين يجوز علی کل دين مايستحلون اصلاً منسجم نيست، يعنی می­­خواهيم بگوييم هر دينی هرچه گفت پيش من حلال است پس من می­توانم انجام بدهم پس اين ذمه يعنی چه؟ اهل ذمه يعنی چه؟ قرارداد يعنی چه؟ اصلاً با قرار داد نمی­سازد بلی يعنی می­گويد شما هم می­توانيد اين کار را بکنيد اگر در ذمه، آن چيزی را آن وقت آن هم محدوديت در دنيای اسلام برايش محدوديت می­گذارد مثلاً يک کسی مسيحی است، بگويد شراب جايز است شما دکان شراب فروشی درست بکن، راه بينداز خب می­تواند جلوش را بگيرد جلوش را هم می­گيرد نه اين که می­تواند دقت کرديد،

س: پس شما با شهرت داريد ردش می­کنيد

ج: يعنی اصلاً متن روايت را می­خواهم بگويم اين است

س: متن روايت را براساس شهرت

ج: يعنی براساس فهم، بالاخره يک چيزی امام می­فرمايد که درست باشد اگر يستحلون يعنی امام قطعاً نمی­خواهد بگويد هرچه اين­ها گفتند شما برويد انجام بدهيد،

س: بلی

ج: اين چيز نيست که متعارف نبوده هيچ کس نگفته خب،

س: احکام را اگر گرفتيد به عنوان قضايا

ج: آن هيچی، اگر احکام را حکم خودشان،

س: بلی

ج: خب، فرض کن يستحلون که نيمه عريان می­آيند در دنيای اسلام در بيايند، نيست

س: احکام را به آن معنی نگرفتيد آخر

ج: نه می­دانم اگر به آن معنی گرفتيم که فقط يستحلفون است

س: بلی

ج: اگر به آن معنی احکام را به آن معنی گرفتيم که فقط يستحلفون است، اگر احکام را اعم گرفتيم که شامل بقيه احکام آن وقت يستحلون يستحلون معنايش اين می­شود که شما، چون عرض کردم در آن­جا مراد از دين مذهب نيست، شيخ در يستحلفون دين گرفته، در يستحلون مذهب گرفته اين خيلی عجيب است کار شيخ، يعنی تا حالا تصور هميشه اين است که مصدر، ماها مثلاً رو مصدر شناسی و نسخه شناسی کار، نه بايد جهات ديگر را هم در نظر گرفت، فقط آن مقدمه کار است اگر مراد از دين شامل مذهب می­شود در استحلاف که معنی ندارد اصلاً، تصادفاً آن حديث متن مشهور و صحيح به قول ايشان مثلاً صدوق که نقل کرده پنج­تا، چهارتا، پنج­تا طريق دارد اين معنايش اين است که صدوق می­خواهد بگويد در نسخه مشهوری که از علاء در قم داريم اين متن همين طور است يستحلفون است، دقت کرديد در نسخه مشهور در نسخ متعدد همه­اش يستحلفون اين شهادت صدوق، روشن شد اين،

س: نه حاجی آقا شيخ من نظرم اين است که ايشان وقتی می­گوييد يستحلون کل ذی دين اين هم دارد کلش را می­گيرد اسلام را می­گيرد، اسلام را که گرفت

ج: نه نمی­گيرد،

س: چرا نگيرد،

ج: آن يکی که قطعاً نمی­گيرد

س: کلی دارد می­گويد ديگر

ج: می­دانم ببينيد اولاً دين در حدی عرض کردم در حد مقابله است يعنی، بعدش هم يستحلون،

س: قاعده کلی ندارد در اين حديث

ج: چرا ديگر،

س: کلی دارد يک قاعده کلی دارد

ج: يعنی آن­ها استحلال دارند در مقابل اسلام نه در مقابل شيعه در مقابل اسلام

س: همين می­خواهم بگويم

ج: ذی دين، بلی خوب آن­جا که اين فهميده نمی­شود از يستحلفون که اين­ فهميده نمی­شود که

س: اصلاً مال اهل دين است حتی شايد اختلافی هم باشد يعنی يکی اين

ج: يعنی به عبارت اخری در يستحلفون که مراد در مقابل اسلام است که، اين­جا که ديگر شامل اهل سنت نمی­شود تعبير هم يکی است خب، کلمه دين حالا ذی درش باشد يا نباشد، اهل باشد يا نباشد تعبير دين است شما دوتا متن از يک روايت داريد، حتی دوتا فرض کنيد در کتاب علاء هردو بوده حالا فرض به اين بگذاريم در يکش مسلم دين مقابل اسلام است يستحلفون دين در مقابل اسلام است ظاهرش دومی هم دين در مقابل اسلام، اين چه ربطی دارد به طلاقی که اهل سنت جاری می­کنند، اين چه ربطی دارد به اهل سنت، مرحوم شيخ در آن­جا دين را در مقابل اسلام گرفته در اين­جا دين را در مقابل شيعه گرفته، انصافاً

س: حالا من عرضم اين است اگر بتوانم بپرسم راجع به احکام قضايا يک قاعده کلی به من بدهيد، شما می­گوييد ببينيد در هردينی می­خواهد مسلمان باشد، بايد مسيحی باشيد نگاه کنيد به همان چيزی در واقع قسم بايد داد که آن­ها قسم می­دهند خب مسلمان­ها به الله قسم می­دهند آن­ها به تورات قسم می­دهند

ج: اين درست است اين ربطی به يستحلون ندارد هر چيزی که آن­ها حلال کردند،

س: يستحلفون

ج: يستحلفون جای بحث نشد، يستحلفون را عرض کردم مشکلش اين است که معارض دارد که کلينی آورده، يعنی روايت علاء مشکلش دوتا مشکل است روايت علاء يکی اختلاف متن است، يکی اختلاف حکم است تعارض روايات است خلط شده بحث اول اختلاف متن است آيا متن يستحلون اين بحثی که ما تا حالا کرديم برای نمونه بدانيد يعنی روشن شد حدود چهل جلسه داريم هی صحبت می­کنيم برای اين­که يک بحث اختلاف متن داريم يک بحث اختلاف حديث داريم اين حديث هردو را دارد هم اختلاف متن دارد با متنی که ابن فضال نقل می­کند مخالف است هم اختلاف حکم دارد اختلاف حديث دارد تعارض حديث دارد چون کلينی نقل کرده که نه فقط به الله، نمی­شود به تورات و اين­ها نمی­شود اين دوتا مشکل دارد، آن وقت مشکل اولش به اين حل می­شود که ما عرض کرديم انصافاً شواهد کافی است که متن يستحلفون بوده اولاً نسخه مشهور در قم و شايد هم کلينی يستحلون را نقل نکرده، چون نسخه مشهور يستحلفون بوده صدوق چندتا طريق دارد به علاء، اين وقتی می­گويد و عن العلاء يعنی در همين نسخ مشهوره در قم نسخه يستحلفون بوده اين هم شهادت صدوق شيخ هم گفته در نسخه حسين، غير از نسخ صدوق يک نسخه هم شيخ اضافه کرده نسخه حسين ابن سعيد آن­جا هم يستحلفون است بلی کلينی قبول نکرده، اين درست است نه اشکال در متن داشته، روايت علاء را قبول نکرده، سرش هم به خاطر تعارض، عرض کرديم دقت کنيد اصولاً نقل حديث چون اين مبانی فهرستی هم تأثير دارد وقتی حديث در کوفه بود آمد در قم، تنقيحی که در قم شد يعنی اصولاً کسانی که در قم نقل کردند دو جور بودند دو جور اساسی يک جور کسانی که کتاب را کامل نقل می­کردند که به نظر ما ابراهيم ابن هاشم از اين قبيل است يک عده کسانی بودند که نه انتخاب می­کردند اگر مقداری از احاديث اين کتاب معارض بود آنها را ديگر نقل نمی­کردند، همين کار را هم کلينی می­کند روشن شد مثلاً احمد اشعری خودش چون فقيه است ملاست اين کار را نمی­کند يعنی به عبارت اخری می­آيد انتخاب می­کند کل کتاب حريز را شنيده ديده اما از کتاب حريز فرض کنيد مثلاً حدود مثلاً هزار و دويست­تا حديث است به چهار صد تايش ايمان ندارد آنها را ديگر نقل نمی­کنند شيخ رحمه الله آمد نقل کرد و جواب داد، مشکل از همان، يعنی قاعده اصولی را شيخ راه انداخت پس الآن طبق شواهد ما اين طور فهميده می­شود که در نسخ قمی در تمام نسخ قمی يستحلفون بوده در يک نسخه کوفی يستحلون بوده، چون نسخه ابن فضال پسر را ما نسخه کوفی حساب کرديم، مرحوم شيخ از ابن عبدون که استادش است که اهل بغداد است خود شيخ بغدادی از بغدادی، الآن علی ابن محمد ابن زبير به نظرم کوفی نوشتند می­رود به کوفه ايشان هم از ابن فضال که در کوفه بوده، پس ما در نسخه کوفی ما در يک نسخه واحده کوفی يستحلون داريم در نسخ متعدد قمی يستحلفون داريم اين­که متعدد باشد خلاف ظاهر است اين­که اختلاف نسخ باشد نسخه بدل خ ل باشد جداً خلاف ظاهر است، حالا يک بحثی هم ديگر آقايون دارند، حالا ايشان نفرمودند چون مشهور است اگر دوران امر بين زياده و نقيصه شد اصالت عدم زياده جاری می­شود يک اصطلاحی دارند مثلاً يستحلفون ف فقط افتاده، يستحلون و يستحلفون مثل هم نوشته می­شود يک ف افتاده، بگوييم اين آقا اشتباه کرد نسخه اشتباه شده ف­اش افتاده يستحلون بوده مثلاً،

س: يک نسخه دارد يستحلفون من الحلف يا فی الحلفية آن ديگر اين توجيه را

ج: يحلفوهم به اصطلاح،

س: آری

ج: بلی توجيه، علی ای حال حق انصافاً با اين توضيحاتی را که بنده عرض کردم البته من هنوز اين مسأله را يک جهات ديگرش هم می­خواهم بررسی کنم که نشده، آن زمان آمديم پايين مطالعه کرديم ليکن نشد به يک جايي نرسيد، آنچه که امروز الآن محل کلام چون عرض کردم ما در نسخه شناسی فقط به قواعد تاريخی و به شواهد تاريخی مراجعه نمی­کنيم به جهات مختلف اين علم يعنی نکات مختلف هم دارد نکات فقهی دارد اصولی دارد تاريخی دارد، رجالی دارد، يعنی نکته واحدی ندارد انصافاً اگر ما باشيم، اولاً شواهد کاملاً واضح است نسخه در قم، عرض کرديم در قم اين نسخ تنقيح شده، تصحيح شده، در نسخه­ای که الآن مال صدوق به نظرم پنج­تا طريق بود، ايشان گفت چهارتا، اما به نظرم پنج­تا بود نه؟

س: قاعده زيادت که فرموديد در زياد حرف مگر جاری می­شود آن در زيادت کلمه است

ج: فرق نمی­کند، فرق نمی­کند،

س: آخر چون می­گويد احتمال نسيان بحث نسيان است

ج: بلی می­دانم فرق نمی­کند اشتباهاً افتاده از قلمش يستحلون نوشته ف افتاده، فرق نمی­کند آن قاعده که يک قاعده عقلائی نيست که حالا که آقايون گفتند قاعده عقلائی، به هر حال خود، نه خود ما هم گاهی برايمان پيش می­آيد ديگر، يک چيزی خودمان می­نويسيم بعد خودمان نمی­توانيم بخوانيم، يک امر متعارفی است يک چيزی نيست که يک قاعده­ای باشد که اصل، بگوييم من که حالا شک می­کنم بر عدم زياده، بلی نقيصه مقدم است اين حرف­ها به شوخی اشبه است بلی، بعد هم اين بحث حديث است،

س: نص

ج: نه اين بحث حديث است

س: همه­اش به نص فايده ندارد

ج: و اعلموا ان حديثکم هذا دين، فانظروا عمّن تأخذون دينکم بعد ايشان چهار، پنج­تا پنج­تا طريق بود

س: مؤيد اين

ج: بلی آقا؟

س: همين روايتی که خوانديد اين مؤيد اين است که گاهی دين برای مذهب هم می­آيد

ج: و اعلموا ان، نه همان اسلام هم باشد، ان حديثکم هذا اين را اهل سنت هم دارند ما هم داريم اهل سنت هم دارند، و اعلموا عجيب است عين اين متن را آنها هم دارند، نمی­دانم از که نقل کردند؟ حالا يادم رفته،

س: ابن سيرين به نظرم ابن سيرين است

ج: فکر نمی­کنم نه مال بعد از ابن سيرين است طبقه­های قرن سوم و چهارم، دوم و سوم ابن سيرين قرن اول است فکر می­کنم مال بعد ابن سيرين است در ذهن من الآن اين طور است علی ای حال پس تا اين­جا به نظر من با آن وضعی را که شرح داديم کاملاً روشن شد و اين نکته­ی بود که عرض کرديم در قم روايات مقابله و تنقيح و تصحيح شد احتمالاً

س: غير از اين تصحيح، ديگر اصلاً هرچه روايت هم پيدا بشود نسخه پيدا بشود جای اعتماد بهش هست وقتی پالايش انجام شده

ج: به هر حال اعتمادی بهش کلينی اعتماد نکرده، اگر بخواهيم بلی همان قديمی­ها هم اعتماد نکرده، به نظر ما ابن وليد و صدوق و شيخ طوسی اعتماد کردند اما کلينی اعتماد نکرده، اعتماد که خب چرا ديگر، اين بحث، اين بحث تعارض حديث است من الآن اول،

س: اين ديگر باز حل شد، يعنی قمی­ها حلش کردند ولی شيخ طوسی دوباره ورق را برگرداندش

ج: چون نسخه ديگر آورد، حل نشد، آنها اصلاً نقل، اين نسخه ابن فضال را نقل نکردند،

س: اصلاً واردش نشدند حل بشود، واردش نشدند حلش کند

س: در مسلم از ابن سيرين است

ج: در مسلم آمده، من به نظرم آمد،

س: ان هذا العلم دين فانظروا عمّن تأخذون دينکم

ج: من فکر می­کنم در مقدمه صحيح مسلم ديده بودم، نه در الکفايه نه،

س: مسلم از چيز نقل می­کند

ج: ابن سيرين، نشنيده بودم من در کفايه خطيب بغداد درايه، به نظرم آن­جا ديدم الکفايه خطيب بغداد،

س: پس شما چون حرف­تان درست شد بايد يک سور بده،

ج: غرض اين­که دقت کرديد آقا من چه می­خواهم عرض کنم پس بنابراين به نظر ما جهات بحث را دقيق می­شود روشن کرد يک بر می­گرده به بحث متن، دو نکته­ای که من عرض کردم ما اضافه بر اين­که بحث متن را متعرض می­شويم معتقد هستيم که راه­هايي را هم طی بکنيم برای اين­که تشخيص متن صحيح بدهيم، چه راهی بايد رفت؟ بالاخره حالا شما آخرش آمديد ما را رسانديد،

س: بحث همان­جا بود

ج: عمده­اش هم همان است، شما آمديد گفتيد اين حديث متنش مختلف است چه کار بکنيم؟ حالا اين با اختلاف متن که قصه حل نمی­شود چه کار بکنيم؟ و چه راه­هايي وجود دارد برای اين­که ما بتوانيم متن، الآن با اين مقدماتی که ما مثلاً چهار طريق مرحوم صدوق دارد البته يکش هم صفوان است که با اين طريق حسين ابن سعيد، يک طريق هم مرحوم شيخ دارد اگر حسين ابن سعيد قمی حساب، چون حسين ابن سعيد در اهواز بود آخر عمر آمد قم و بعد هم در قم فوت کرد، اگر حسين ابن سعيد را هم قمی حساب بکنيم اين می­شود پنج راه که در اين پنج طريق در، کاملاً واضح است به نظرم در قرن سوم که مرحوم، به اصطلاح قرن چهارم که مرحوم شيخ صدوق بود، در همين قم که الآن ما هستيم قرن پانزدهم کاملاً واضح است که نسخه مشهور در قم يستحلفون است اين ديگر کاملاً واضح است و شيخ طوسی هم که نقل می­کند يستحلون از يک نسخه کوفی است نه از نسخه قمی و عرض کرديم انصافاً بعد از شهادت امام رحلت امام صادق تصحيح و تنقيح احاديث ابتداءً در بغداد شروع شد بعد در قم، و انصافاً قمی­ها کارهايي خوبی را کردند انصافاً يعنی کارهايي بسيار دقيقی را در اين­جا انجام دادند که يکی از همين کارها منجر به فهرست شد، فهرست توسط اين­ها در حقيقت منتشر شد در واقع، اين فهارس روی بررسی متون روايت کاملاً الآن به نظر من واضح است در بحث اختلاف متن، دو متن داريم يک متن کوفی يک متن قمی، در متن قمی در تمام نسخ يستحلفون است اگر عبارت صدوق را به همه نسخ بزنيم يعنی صدوق وقتی چهار طريق آورده يعنی نسخه­ای را نقل می­کند که هر چهار طريق برايش اتفاق دارند، يک طريق هم شيخ طوسی دارد می­شود پنج­تا، پنج طريق اين همان خذ بما اشتهر بين اصحابک، مشهور است لذا خوب دقت بکنيد ما يک بحث ديگر را مطرح کرديم،

س: آن­که تعارض است اين تعارض حساب نمی­شود

ج: اين اختلاف متن آن وقت فقط در مقابل به نقل شيخ طوسی در يک نسخه کوفی و انصافاً عرض کرديم نسخ کوفی چون زياد بود در کوفه و منتشر بود خيلی نمی­شود روش الآن حساب درستی کرد به نظر ما با اين­که قم دور بوده بيشتر تنقيح کردند بيشتر و لذا عرض کرديم يک دفعه ديگر هم نمی­دانم در اين مباحث اختلاف متن هم متعرض شديم يا نه؟ مرحوم نجاشی در باره عبدالله ابن جعفر حميری می­گويد که ورد کوفه در سنه دويست و نود و خردی، اندی نيف، که عرض کرديم در رساله ابوغالب زراری نوشته دويست و نود و هفت، بعيد هم هست مرحوم يعنی نجاشی متنبه، هفت را غالباً اندی نمی­گويند، نيف و مأتين و تسعين، نجاشی دارد، اما ابوغالب نوشته سال دويست و نود و هفت، ايشان سال دويست و نود و هفت وارد کوفه می­شود با اين­که ايشان قمی است و از اعلام قم است مرد فوق العاده­ای است، فاخذ فروی عنه اخذ عنه اهلها و اکثروا اين تعبير خيلی عجيب است خود اهل کوفه از ايشان نقل، اين معلوم می­شود اين آقا اين قدر احاديث را تنقيح کرده حديث خود کوفه را باز به خود کوفه برگردانده، ديدند بهترين حديث کوفه همينی است که ايشان نقل کرده ايشان تنقيح کرده، چون معظم احاديث حميری از کوفه است ديگر اصلاً، حديث ما کلاً از کوفه بر می­گرده، کلاً نه، ما توليد بغداد هم داريم که حميری، توليد خود قم هم داريم که حميری نقل، توليدهای مختلفی داريم اما معظم توليد حديث ما مال کوفه است،

س: فقط يک نکته فرموديد کلينی به خاطر تعارض نياورده

ج: ظاهراً ترجيح آن طرف داده،

س: کلينی هم به آن بحث ترجيح شهرت را قبول دارد

ج: آورده روايت را اما نمی­دانم حالا ايشان چه کار کرده؟ چون ايشان در مقدمه،

س:

35: 1: 1

ج: در مقدمه خود کافی يک، همان صفحه­های سوم و چهارم در ديباجه يک شرحی دارد در باب روايات متعارض که آخرش هم می­گويد که و لايسعنا چه؟ الا ما ورد انه بايهما اخذت من باب تسليم و سهل،

س: اين­ها ترجيحی نيست مثل مرحوم آخوند است

ج: ترجيح ندارد نه، البته ايشان ظاهرش تخيير است ليکن عرض کرديم چون می­گويد من باب التسليم شايد ايشان از زاويه کلامی مسأله را ديده، از باب اين­که قول ائمه حجت است از باب حجيـت قول ائمه ولو مختلف باشد مرحوم صاحب کفايه از باب مسأله اصولی ديده، از باب اين­که ادله حجيت شامل هردو می­شود پس مخير هستيد، دو زاويه هست يکی اين­که تفويض الی الائمه و ائمه مفوض بود به آن­ها اين­ها می­توانستند دو جور جواب بدهند اين می­شود مسأله کلامی، يکی از باب حجيت و ادله حجيت شامل هردو خبر می­شود اين می­شود مسأله اصولی دوتا مسأله متفاوت است البته کلينی و صاحب کفايه را يک نواخت آوردند به عنوان تخيير ليکن در واقع فرق می­کند آنی که اهل سنت دارند همانی است که کفايه دارد اهل سنت هم تخيير قائل اند دارند نه اين­که ندارند آن­هم از باب حجيت، پس آن­ها ديگر از باب تفويض نرفتند از باب حجيت رفتند، خب آقا پس تا اين­جای کار فکر می­کنم روشن شد و انصافاً آن متنی که مرحوم شيخ منفرداً از طريق کوفه نقل کرده مشکل دارد انصافاً مشکل دارد شيخ هم در آن متن آورده و دين را به معنای اهل سنت هم گرفته آن هم مشکل دارد انصافاً هردو مطلب مشکل دارد،

س: انصافاً احتمال اين­که ف افتاده باشد زياد می­رود

ج: بلی ف افتاده باشد؟

س: بلی

ج: بلی آقا خيلی خوب، به هر حال آن نسخه را هم ما فعلاً چون شيخ منفرداً نقل کرده، مضافاً همين اشکال معروف، اولاً يک اشکال سيالی که ايشان فرمودند که طريق شيخ به ابن فضال يک اشکال سيالی هم که بنده مطرح کردم با قطع نظر از طريق اصولاً کتب ايشان در قم جا نيفتاده،

س: شما تصحيح نکرديد الآن آن بحثی

ج: ما از راه شهرت،

س: شما از راه شهرت تصحيح کرديد

ج: بعد چيز را قبول کرديم خود ابن زبير را قبول کرديم جزو مشايخ است جزو و کان علواً فی الوقت، اصلاً علواً فی الوقت يعنی در آن زمان به ايشان مراجعه می­کردند يک استاد است ايشان به عنوان علو اسناد به ايشان مراجعه می­کردند و علو اسناد خودش گاهی مشکلات داشت يعنی طرف مثلاً هشتاد سالش بود از يک کسی نقل می­کرد که هفتاد و هشت سال قبل فوت کرده، چون عرض کردم اين­­هايي که بزرگان بودند بچه­های يکماه يکساله­شان را می­بردند پيش يک شيخ مثلاً نود ساله اجازه برايشان می­گرفتند اين رسم بود اين بعد که بزرگ می­شد هشتاد ساله، صد و سی جهل سال را يکجا نقل می­کرد،

س: طلبه­ها می­گفتند برويم درس آقای بروجردی بعدها می­گوييم

ج: شاگرد آقای بروجردی هستيم درک کرد، خب آقا من ديگر می­خواهم تمامش کنم ديگر و صلی الله علی، ديگر خودم خسته شدم آقا يک رحمی هم به حال من بکنيد.